

تحلیل اشعار شاملو بر اساس نظریه خودشکوفایی آبراهام مزلو

بهاره مهرنیا*

فرزاد بالو**

چکیده

آبراهام مزلو، بنیان‌گذار روان‌شناسی انسان‌گرا در قرن بیستم در نظریه خودشکوفایی باور دارد هیچ‌کس به‌صورت ذاتی شرور نیست و ماهیت هر انسان به‌صورت ذاتی در پی رسیدن به بالاترین درجات رشد و کمال است. این نظریه با تحلیل روند مراحل رشد و تکامل انسان، سلسله‌مراتب پنج‌گانه‌ای از پست‌ترین تا بالاترین نیازهای اساسی انسان را بررسی می‌کند. در این نظریه مزلو نیازهای جسمانی را در پایین‌ترین و نیاز به خودشکوفایی را در بالاترین درجه قرار داده است. از نگاه او تفاوت انسان‌های خودشکופا با دیگر انسان‌ها بر اساس دوازده ویژگی مهم شناخته می‌شود. مزلو به بررسی انسان‌های سالم، خلاق و سرانجام خودشکופا می‌پردازد و باور دارد بررسی انسان‌های بیمار، تنها جامعه‌ای بیمار و روان‌رنجور را در پی خواهد داشت. در این پژوهش به روش توصیفی تحلیلی اشعار شاملو از دیدگاه روان‌شناسی شخصیتی به‌خصوص از دیدگاه نظریه خودشکوفایی مزلو بررسی شده است. دستاورد این پژوهش نشان می‌دهد که در اشعار شاملو به‌عنوان شاعری اجتماعی و سیاسی به جهت علاقه و مسأله‌مداری نسبت به جامعه و سرنوشت مردم، خودبسندگی و استقلال و روحیه ظلم‌ستیز و هدایت‌گر می‌توان گفت از مؤلفه‌های شناخت شخصیت به ترتیب؛ علاقه اجتماعی، مقاومت در برابر فرهنگ‌پذیری و مسأله‌مداری، نمود بیشتری داشته و خلاقیت و نوآوری از برجسته‌ترین ابعاد شخصیتی اوست. کلیدواژه: احمد شاملو، آبراهام مزلو، خودشکوفایی، ابعاد شخصیتی، علاقه اجتماعی.

مقدمه

ذهن انسان، تحت تأثیر عواطف مختلف، اندیشه‌های گوناگونی را می‌پروراند. شعر هم چکیده‌ای از عواطف اندوخته شده در ناخودآگاه است که همچون آینه‌ای اندیشه شاعر را به نمایش می‌گذارد. آنچه در شعر یک شاعر با آن روبه‌رو می‌شویم همان شخصیتی است که وی در رویارویی با فعل‌وانفعالات اجتماعی و سیاسی از خود بروز می‌دهد و با شگردهای ادبی و هنری آن را می‌سراید. نقد روان‌شناختی، از همان ابتدا با ادبیات پیوندی استوار یافت فروید در جشنی که به مناسبت هفتادمین روز زادروزش برپا شده بود، گفت: من کاشف ناخودآگاه نیستم، شعرا و نویسندگان ناخودآگاه را کشف کردند. کاری که من کردم فقط این بود که یک روش علمی برای بررسی ناخودآگاه خلق نمودم (آراسته و شفیع‌زاده گروسی ۱۳۹۵: ۸). ادبیات، زبانی است که روانکاوی برای سخن گفتن راجع به خودش یا نام‌گذاری بر خود از آن استفاده کرده است. ادبیات خارج از روانکاوی نیست که روانکاوی بر آن اعمال شود، در یک جمله روانکاوی را می‌توان ناخودآگاه ادبیات نامید (پاینده، ۱۳۸۲: ۹۸). شاملو از همان اولین مجموعه‌های شعرش جهت فکری‌اش را به‌عنوان شاعری اجتماعی و سیاسی به نمایش گذاشت. در شعر نو خاصه در شعر شاملو، تصاویر، کشفی از تجربه‌های شخصی و فردی و نگاهی تازه به اشیا و امور است. در شعر معاصر مضامین و اندیشه‌های تازه فرصت می‌یابند از قوه به فعل درآیند. از سوی دیگر تفکرات انسان‌مدارانه محوریت اصلی اندیشه شاملو است.

محدوده و پیشینه انتقادی پژوهش

با مطالعه و بررسی آثار مختلف، اعم از کتاب‌ها، پایان‌نامه‌ها و مقاله‌هایی که درباره شاملو و آثارش نوشته شد، هیچ پژوهشی یافت نشد که او را از منظر روان‌شناسی شخصیتی به‌خصوص نظریه خودشکوفایی بررسی کرده باشد. پژوهش حاضر نخستین تحلیل در این زمینه است.

چارچوب نظری و روش تحقیق

آبراهام مزلو و سلسه مراتب نیازها

آبراهام مزلو بنیان‌گذار نوعی روان‌شناسی انسان‌گرا در قرن بیستم است که به دلیل تمرکز بر طبیعت پاک و نیک انسان، نظر بسیاری از پژوهشگران را به خود جلب کرد. به نظر وی برای آنکه بدانیم انسان با چه شتابی توان دوییدن دارد نمی‌توان افراد فلج را به خط کرد؛ بلکه دوندهای پرقدرت باید میزان سنجش باشد (مزلو ۱۳۶۷: ۹). از این رو نظریه او از شرح حال بیماران بالینی به

دست نیامد؛ بلکه از پژوهش درباره بزرگسالان خلاق، مستقل، خودبسنده و خودشکופا حاصل شده است (شولتز ۱۳۸۶: ۳۴۲).

مزلو، برای تعیین مراحل رشد و روند تکامل نیازها، سلسله مراتب پنج گانه نیازهای آدمی را به شکل هرمی بیان داشته است (مزلو ۱۳۶۷: ۹۰-۷۰). هرچه یک نیاز در سطح پایین تر سلسله مراتب باشد، نیرومندی، قدرت و اولویت آن بیشتر است (شولتز ۱۳۹۳: ۴۰۰). با توجه به طبقه بندی مزلو، نیازهای پست فیزیولوژیک قوی ترین و نیازهای عالی ضعیف ترین نیازها به شمار می روند. به اعتقاد او، شرط اولیه تحقق خودشکوفایی، ارضای چهار نیازی است که در سطوح پایین تر این سلسله مراتب قرار گرفته اند و عبارتند از: ۱) نیازهای جسمانی یا فیزیولوژیک ۲) نیازهای ایمنی ۳) نیازهای محبت و احساس تعلق ۴) نیاز به احترام. بر اساس نظریه مزلو، انسان ها سعی می کنند «نیازهای بالاتر را در عین تلاش برای برآوردن نیازهای اساسی» به دست آورند (Tahir 2021: 1).

مزلو ویژگی نیازها را شرح داد. ناکامی در ارضا کردن نیاز پایین تر موجب بحران می شود، از این رو او این نیازها را نیازهای کمبود نامید. از سوی دیگر، نیازهای رشد نه به این دلیل که شخص چیزی کم دارد، بلکه به دلیل انگیزه فرد برای دستیابی به موفقیت و این که بهترین نسخه ممکن از خود باشد به وجود می آید (Cherry 2019: 2) نیازهای عالی، نیازهایی تحولی اند که به کشش و وسعت افق روحی بستگی دارند. نیازهای بالاتر یا عالی، بالاترین سطح این سلسله مراتب و نیاز عام به خودشکوفایی است. مزلو نوع متفاوتی از انگیزش را برای افراد خودشکופا مطرح کرد که آن را فرا انگیزش نامید (شولتز ۱۳۹۳: ۴۰۰).

خودشکوفایی

نیاز به خودشکوفایی را می توان چنین تعریف کرد: «تمایل بشر به تحقق خویشتن و گرایش او در جهت شکوفا شدن آن چیزی که بالقوه در وی وجود دارد». به بیان دیگر، شدن هر آنچه شخص شایستگی شدنش را دارد، بنابراین انسانی که به مرحله خودشکوفایی رسیده است، توانسته است که توانایی های بالقوه خود را به بالفعل تبدیل کند. به عقیده او تعداد کمی از افراد به خودشکوفایی دست می یابند؛ اما بسیاری از افراد مشهور در هنر به خودشکوفایی دست یافته اند (Gopinath 2021: 2).

مزلو باور داشت، پیدایش آشکار نیاز به خودشکوفایی، در گرو برآورده شدن نیازهای دیگری است که مقدم و مهم‌تر از این نیاز بوده و تا زمانی که این نیازها برآورده نشوند، تحقق خودشکوفایی (نیازهای والاتر) امکان‌پذیر نیست (Tahir 2021: 5).

ویژگی افراد خودشکופا

زمانی که فرد پس از ارضای نیازهای سطح پایین به مرحله خودشکوفایی برسد، دارای ویژگی‌ها و توانایی‌هایی می‌شود که به شرح زیر است:

(۱) درک روشن و کارآمد از واقعیت: بر اساس این مؤلفه، افراد خودشکופا توانایی فوق‌العاده‌ای در درک و شناخت افراد، نیت‌های دغلکارانه و ریاکارانه آن‌ها دارند. این افراد بی‌آنکه تحت تأثیر دنباله‌روی‌های کورکورانه و اندیشه‌های متداول جامعه قرار گیرند می‌توانند با تکیه بر ادراک خود ورای هرگونه جعل و معناهای قراردادی به شناسایی واقعیت دست یابند. آن‌ها بدون پیش‌داوری یا غرض‌ورزی، دنیای خود و دیگران را به‌وضوح و به‌صورت عینی درک می‌کنند (شولتز، ۱۳۸۵).

(۲) پذیرش خود، دیگران و طبیعت: «بسیاری از ویژگی‌های افراد و وضعیت آنان باعث احساس گناه یا شرم در آنان می‌شود؛ اما در افراد خودشکופا و سالم، این مسائل، بدون احساس گناه و ضعف پذیرفته می‌شود، مانند کودکی معصوم که بدون انتقاد، به جهان می‌نگرد» (مزلو، ۱۳۶۷: ۲۲۰).

(۳) خودانگیختگی، سادگی، طبیعی بودن: سادگی، فطری بودن و حفظ حالت طبیعی و تلاش نکردن برای تأثیرگذاری، ویژگی رفتار آن‌هاست؛ بنابراین انسان خودشکופا کمتر برای خوشامد جامعه نقش بازی می‌کند، هرچند ممکن است این کار را برای صدمه زدن به دیگران انجام دهد (شولتز، ۱۳۸۶: ۳۵۴).

(۴) مسأله‌مداری: به عقیده مزلو انسان‌های خودشکופا «بیشتر مسأله‌مدار هستند تا خودمدار» (کریمی ۱۳۸۹: ۱۶۲) «هرچند که خودشکوفایی، گرایش ذاتی فرض می‌شود، اما گرایشی ضعیف است مانند زمزمه‌ای در درون، یا صدایی است آرام، از این‌رو بهتر است شخص نسبت به این زمزمه یا صدای آرام حساس باشد» (فرانک، ۱۳۷۰: ۱۲۰).

(۵) احساس جدایی و نیاز به خلوت: انسان‌های خودشکופا می‌توانند بدون زیان رساندن به خودشان و بدون ناراحتی منزوی باشند. آن‌ها به‌طورقطع، تنهایی و خلوت را به میزان بسیار بیش‌تری از افراد معمولی دوست دارند. (مزلو، ۱۳۶۷: ۲۲۵).

- ۶) علاقه اجتماعی: حس همدردی، واژه‌ای که آدلر آن را خلق کرده، این افراد دارای حس همسانی، همدردی و عطوفت عمیقی نسبت به انسان‌ها می‌باشند. افراد خودشکופا با این‌که فاصله زیادی با افراد عادی دارند، باین‌حال احساس نوعی خویشاوندی اساسی با این مخلوقات می‌کنند، این همان چیزی است که آدلر آن را «نگرش برادر بزرگ‌تر» نامید (مزلو، ۱۳۷۲: ۲۳۱).
- ۷) روابط میان‌فردی عمیق: افراد خودشکופا دارای روابط بین فردی ژرف‌تری از دیگر بزرگسالان هستند. تعداد کسانی را که آن‌ها به شدت دوست دارند، اندک‌اند؛ زیرا نزدیک بودن زیاد به یک نفر به این شیوه خودشکופا، به نظر می‌رسد نیازمند مدت زمان زیادی باشد (مزلو، ۱۳۶۷: ۲۳۲) خواستاران تحقق خود، مانند بیشتر اشخاص ترجیح می‌دهند با کسانی همراه باشند که ارزش‌ها و ویژگی‌های مشترکی داشته باشند (شولتز، ۱۳۶۶: ۱۴۰).
- ۸) تازگی درک و برداشت: افراد خودشکופا قادرند، تجربیاتی را که ممکن است بارها تکرار شده باشد و در نزد دیگران امری عادی یا حتی خسته‌کننده باشد، به صورت تجربه‌ای مهیج و لذت‌بخش نگاه کنند. این تازگی در درک و برداشت به دلیل کشف زیبایی‌هایی است که آن‌ها از این تجربه به دست می‌آورند. لذا انسان‌های خودشکופا از هر بار وقوع تجربه لذت می‌برند؛ انگار که برای اولین بار است که روی می‌دهد (شولتز، ۱۳۸۶: ۳۵۵).
- ۹) ساختارمنشی مردم‌گرا: «یکی از عوامل تعیین‌کننده بسیار قوی در استعداد مهرورزی فرد، توانایی او در پیش‌قدم شدن برای مهر ورزیدن به دیگران است هنگامی که به اندازه کافی به آن فرد محبت نشده باشد. نیاز به محبت حتی ممکن است به صورت امری درآید که تمام زندگی او را تحت تأثیر قرار دهد» (سیدنی، ۱۳۸۷: ۸۹).
- ۱۰) مقاومت در برابر فرهنگ‌پذیری: «روان‌شناسی انسان‌گرا به این معناست که خود ما کیفیت هستی خود را شکل می‌دهیم. ما می‌توانیم با اظهار وجود به‌عنوان موجودی هوشیار، خود را از زنجیره اسارت مسائل روانی برهانیم» (برونو، ۱۳۷۰: ۱۵۸).
- ۱۱) تجربیات عرفانی یا اوج: «تجربه احساساتی که باعث گشوده شدن افق‌هایی نامحدود و احساس شدید وجد و حیرت و هیبت و... است، همگی تجربیاتی است که در آن فقدان «خود» یا حس برتری خود جبران می‌شود» (مزلو، ۱۳۷۲: ۲۳۰-۲۲۹).
- ۱۲) خلاقیت: علایق درونی آن‌ها، به آن‌ها می‌گوید که چه کارهایی را انجام دهند و چه کارهایی را انجام ندهند. مزلو وجه تفاوت انسان‌های سالم و ناسالم را تبعیت از ملاک‌های درونی و بیرونی می‌داند که بر اساس آن افراد سالم درباره اخلاقیات و ارزش‌ها، صدای غریزی واضح و روشنی دارند (مزلو، ۱۳۷۱).

پرسش پژوهش

پرسش اصلی مقاله این است که کدام‌یک از مؤلفه‌های خودشکوفایی در اشعار شاملو نمود یافته و برجسته‌ترین آن کدام است؟

بحث و بررسی

در زیر اشعار شاملو براساس مؤلفه‌های دوازده‌گانه‌ی خودشکوفایی بررسی و تحلیل می‌شود:

درک روشن و کارآمد از واقعیت

«خنجر این بد، به قلب من نزدی زخم

گر همه از خوب هیچ با دل‌تان بود

دست نوازش به خون من نشدی رنگ

ناخن‌تان گر نبود دشمنی آلود» (رنج دیگر، هوای تازه، ص ۱۰۱).

در این سروده، شاملو نشان می‌دهد که نسبت به شناسایی رفتارهای تقلبی و متظاهرانه هشیار است و آن‌ها را از صراحت و راستی تشخیص می‌دهد. از سبب‌های روی‌گردانی او از ریا و تزویر، سال‌ها تحقیق و جستجو در اشعار حافظ است. شاملو همواره حافظ را می‌ستود و باور داشت حافظ و اندیشه او را باید الگوی رفتار خویش قرار دهد.

درواقع شناخت شاملو، نسبت به خود و جهان پیرامونش، اصلی‌ترین عاملی است که او را به سوی آزادانه زیستن پیش می‌برد. در چنان جامعه هرج‌ومرجی که ظالم با مظلوم فرقی ندارد، تنها راه رسیدن به آزادی و آرامش، تلاش برای شناخت موقعیت حاکم و یافتن راهی برای تسلیم نشدن در برابر آن است. شاملو سعی می‌کند بی‌آنکه آلوده به پیش‌پنداشت‌ها یا خشک‌اندیشی‌های مرسوم روزگارش باشد، در پی کشف واقعیت قدم بردارد. در حقیقت می‌توان گفت آنچه شاملو را به‌عنوان یکی از چهره‌های ادبی جهان، معرفی کرد، نیت و نگرانی او نسبت به نجات انسان از چنگال هر نوع تاریکی و ناآگاهی است.

در ادامه به نیاز رعایت اختصار در نوشتار مقاله، از نگارش سایر نمونه‌ها چشم‌پوشی کرده و به ارجاع اشعار بسنده می‌کنیم.

(حماسه، لحظه‌ها و همیشه، ص ۴۲۶ - هجرانی، ترانه‌های کوچک غربت، ص ۸۱۴ - شبانه ۴، آید/ درخت خنجر و خاطره، ص ۵۱۸-۵۲۱).

پذیرش خود، دیگران و طبیعت

یکی از اولین شروط حرکت انسان به سمت تعالی، شناخت و پذیرش خود واقعی است. انسان خودشکوفایی آن که واقعیت خود و جامعه را انکار کند، با آگاهی بر شرایط و موقعیت موجود، در از بین بردن مشکلات و موانع تلاش خواهد کرد. بر این اساس چنین دریافت می‌شود که ذهن شاملو از بزرگ‌نمایی و گزافه‌گویی دوری می‌جوید، به گونه‌ای که او در اشعارش تلاش دارد.

هرآنچه از دیدگاه او هست و حس می‌شود را چون آینه به کالبد کلام جامه بپوشاند. دقت و وسواس او در انتخاب واژگان، چه در سرایش شعر و چه در آثاری که ترجمه اوست، نشان می‌دهد ذهن او نسبت به ترسیم هرچه بیشتر واقعیت، دقیق و موشکافانه عمل کرده است. از همین کنکاش در آثار او می‌توان به ابعاد گسترده شخصیت او نیز پی برد: «من بد بودم اما بدی نبودم/ از بدی گریختم/ و دنیا مرا نفرین کرد» (نگاه کن، هوای تازه، ص ۲۱۰).

«مزلو یکی از دلایل مهم ناکامی افراد در کسب احترام استحقاقی را «عقده یونس» می‌نامد. همه ما توانایی‌های بالقوه استفاده نشده یا رشد نیافته‌ای در وجودمان داریم اما اغلب از مسئولیت‌هایی که طبیعت، سرنوشت و حتی گاهی تصادف برای ما حکم می‌کند یا پیشنهاد می‌دهد گریزانیم؛ درست همان گونه که یونس بیهوده می‌کوشید تا از سرنوشت خود بگریزد» (مزلو ۱۹۸۷: ۶۲).

شاعر باور دارد اگرچه به عنوان یک انسان دچار خطا یا بدی می‌شود، اما مهم این است که در پی گریختن از بدی و پلیدی است و آنچه از نگاه او زیباست خوبی‌ای است که چون ستاره سال تاریک‌اش را به بهار شکوفه باران تبدیل می‌کند.

یکی از آسان‌ترین راه‌های آسایش روحی بشر، شناخت ابعاد مختلف شخصیت خویش است. اینکه فرد بداند، از چه رنج می‌برد و یا با تحقق چه مسئله‌ای احساس رضایت و آرامش خواهد داشت. «شاملو بر سر آن نیست که تصویری متعالی و فرزانه‌وش از خویش بنماید، او همان که هست می‌نماید. نیازهای طبیعی و غریزی خود را در علاقه به لذت‌هایی که این جهانی و انسانی است پنهان نمی‌کند» (پورنامداریان ۱۳۷۴: ۱۲۱).

نمونه‌های دیگر: (به تو سلام می‌کنم، هوای تازه، ص ۲۱۷- شعر گمشده، هوای تازه، ص ۹۹۹).

خودانگیزگی، سادگی و طبیعی بودن

«مزلو باور دارد افراد خودشکوفاء، توانایی بالایی در استدلال، فهم حقیقت، نتیجه‌گیری و منطقی بودن دارند و با چنین مؤلفه‌های اخلاقی، بیشتر در دنیای واقعی و در طبیعت زندگی می‌کنند تا در انبوهی از مفاهیم، افکار، انتظارات، باورها و کلیشه‌هایی که بیش‌تر مردم درگیر آن هستند» (مزلو ۱۳۷۲: ۲۱۷).

این افراد بی‌پرده، رک و طبیعی رفتار می‌کنند. کمتر احساسات و هیجانات خود را مخفی می‌کنند و از نظر آرمان، فردگرا هستند. شاملو را می‌توان نماینده بیداری روزگارش نامید. او انسان آگاهی است که هنرش را از دل جامعه بیرون کشیده و آن را هم‌پای روزگارش پیش می‌برد و هوشمندانه جامعه و هنر را در نقطه‌ای مشترک با عنوان شعر، به پیوند می‌رساند. او فردی آرمان‌گرا است که مصلحت‌اندیشی، هرگز دلیلی برای وادار کردن او به سکوت و چشم‌پوشی بر واقعیات نیست:

«به زورق یقین آن کسان بنشینی

که هیچ‌گاه تردید نمی‌کنند

و آدمی را هم بدان چرب‌دستی گردن می‌زنند

که مشاق ژنده‌پوش دبستان ما

قلم‌های نئین را قَط می‌زد

و در دگّه بی‌ایمانی‌شان

همه چیزی را توان خرید

در برابر سگه‌ای» (شبانۀ ۴، آید/ درخت خنجر و خاطره، ص ۵۲۰).

شاملو شاعری است که شعر را در خدمت انتشار آراء و اندیشه‌اش به کار گرفت، او زندگی را در نوشتن می‌دمد، همان‌طور که نوشتن را در زندگی؛ تا سرود جاودانگی را تکیه داده بر وجود خویش بنوازد؛ اما این فردگرایی هرگز دلیلی بر ناآشنا بودن نسبت به جامعه نیست. درواقع زندگی پرفرازونشیب شاملو، سراسر تلاشی است برای حفظ سادگی و حقیقت وجودش، در برابر روزگار سیاست‌زده‌ای که هرگونه اندیشه فردی و آرمانی را آماج نابودی قرار خواهد داد. شاملو از «بودن» در پی تحقق «ماندن» است. از همین رو دستخوش بازی‌ها و جریان‌های سیاسی نشد، سختی‌ها را تحمل کرد تا کودک نوپای شاعرانگی‌اش را به درست‌ترین روش به پیر ماندگار ادبیات معاصر، رشد دهد.

نمونه‌های دیگر: (ضیافت، دشنه در دیس، ص ۷۵۶-۷۷۰).

رنج برای شاملو آموزگاری است ترش‌رو که اگرچه شکنجه می‌کند اما هدفی جز آموختن و تجربه‌مند شدن شاگردش ندارد. آنچه شاملو را خلاقانه از میان شرایط سخت زندگی شخصی و اجتماعی‌اش به عرصه شکوفایی ادبی کشاند، درواقع همان فرانیاز تعهد و مسأله‌مداری، نسبت به انسان‌هاست. از همین رو شاملو زندگی‌اش را چون رسالتی برای کمک به حل مشکلات هموعانش می‌دانست، بنابراین حتی دردهای شدید جسمانی نیز نتوانست، او را از تلاش برای ارضای احساس تعهد بازدارد. آن‌گونه که از اشعار شاملو برمی‌آید، حس او نسبت به مردم، احساس پیامبری است که پیروزی را در هدایت قومش می‌بیند. نموده‌های مؤلفه مسأله‌مداری در اشعار شاملو، از چند جنبه قابل بررسی است:

ستایش حماسه‌آمیز او از کسانی که گاه یک‌تنه چون شهابی در آسمان سیاه شب سراپا نور و شعله می‌شوند و می‌سوزند:

«چه مردی! چه مردی!

که می‌گفت

قلب را شایسته‌تر آن

که به هفت شمشیر عشق

به خون نشنید

و شیرآهن کوه مردی از این‌گونه عاشق

میدان خونین سرنوشت

به پاشنه آشیل درنوشت.

روبینه‌تنی

که راز مرگ‌اش

اندوه عشق و

غم تنهایی بود» (سرود ابراهیم در آتش، /براهیم در آتش، ص ۷۲۶).

شاملو در اشعارش به ستایش زندگی دلیرانه‌ی آزادمردان پرداخت. همچنین او زندگی کردن در زندان سکوت و خفقان را بسیار دردناک‌تر از شکنجه در زندان حکومتی می‌دانست. به همین جهت همواره سعی می‌کرد چون سیاره‌ای برمدار آزاداندیشی بگردد.

شاملو از قلب جامعه آمده است و برای درد جامعه می‌نویسد. دشواری‌های زندگی‌اش از او عصیانگری برای دادخواهی از حق بشر ساخته است. به بیان دیگر، شاملو، زندگی و شعرش را وقف شناسایی رنج بشر کرد و سعی در از بین بردن آن داشت.

«موضوع شعر شاعر پیشین/ از زندگی نبود/ در آسمان خشک خیال‌اش، او/ جز با شراب و یار نمی‌کرد گفت و گو.....»

بیگانه نیست شاعر امروز/ بادردهای خلق: او با لبان مردم/ لبخند می‌زند، درد و امید مردم را/ با استخوان خویش/ پیوند می‌زند» (شعری که زندگی است، هوای تازه، ص ۱۴۰).

در این شعر شاملو، زندگی و شعر را در یک راستا قرار می‌دهد و بیان می‌کند، برای یک شاعر حقیقی سرودن از جامعه و مردم از اصول جدانشدنی ارضای احساس تعهد است.

نکوهش طنزآمیز یا آشکار او از کسانی که ظلم و نابرابری و بندگی و اسارت را پایدار می‌دارند: «قافیه دزدانه/ قافیه در ظلمت/ قافیه پنهانی/ قافیه جنایت/ قافیه زندان در برابر انسان/ قافیه‌ای که گذاشت آدولف رضاخان» (قصیده برای انسان ماه بهمن، هوای تازه، ص ۶۴).

یکی از اصلی‌ترین خصیصه‌های مضمونی شعر شاملو، بی‌پرده سخن گفتن از بانیان ظلم و تاریکی است. در این سروده، آشکارا به نکوهش پادشاهان ظلم‌پیشه که برای بقای سلطنت خون می‌ریختند و باعث و بانی وحشت و رنج در میان مردم بودند می‌پردازد. قافیه‌هایی که دزدانه در سرزمین شعر جا خوش کرده‌اند و نه تنها دلیل روشنی و هدایت نیستند، بلکه موجبات ظلمات، جنایت و زندان را نیز فراهم می‌کنند. زندانی که برای مردم جامعه خفقان می‌آورد و برای مردم (کلمات) شعر، تنگنا.

انسان خودشکوکا با چیرگی بر اوضاع جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند و شناسایی درست و غلط حاکم بر روزگار خویش، راحت‌تر از دیگر افراد به انتخاب مسیر زندگی خود کمک می‌کند. او هدف از اتفاقات را واضح‌تر از دیگران درک می‌کند از همین رو در تصمیم‌گیری‌ها مصمم‌تر، قدم برمی‌دارد.

در سروده ذیل، شاملو با ترسیم روشنی از وضعیت روزگارش، وحشت زنده بودن در جامعه‌ای را به نمایش می‌گذارد که بهای آزار انسان‌ها از آزادی آن‌ها بیشتر است. برای او در چنین جامعه‌ای مرگ هیچ هراسی ندارد، بلکه این چنین پست زیستن، بی‌آزادی، هراس‌انگیز است:

«هرگز از مرگ نه‌راسیده‌ام

اگرچه دستان‌اش از ابتدال شکننده‌تر بود

هراس من همه باری از مردن در سرزمینی‌ست

که مزد گورکن

از بهای آزادی آدمی

افزون باشد» (از مرگ، آیدا در آینه، ص ۴۶۰).

تصویر فضای ناهنجار پر از فقر و تبعیض و پلیدی و پلشتی:

«من برای روسپیان و برهنگان

می‌نویسم

برای مسلولین و / خاکستر نشینان

برای آن‌ها که بر خاک سرد امیدوارند

و برای آنان که دیگر به آسمان / امید ندارند»

(آواز شبانه برای کوچه‌ها / هوای تازه / ص ۲۴۸).

تصویر شاملو در این سروده، تصویر فریاد دردمند پدری است که در عزای حق عزیزانش به سوگ نشسته. او نمی‌تواند نسبت به کاستی‌های جامعه چه از بُعد اقتصادی چه سیاسی و چه فرهنگی، بی‌توجه باشد. آن‌گونه که از شعر برمی‌آید، موجی از اندوه و حسرت، گریبان کلام را گرفته است. اندوهی برآمده از رنجی ناخواسته. رویای گندم‌زار طلایی برای گرسنگانی که در ارضای پایین‌ترین نیاز طبیعی خود مانده‌اند؛ و برهنگانی که تنها لباس گرم‌شان، جانِ سرد برف است!

در این سروده دغدغه‌ی شاعر با مفهوم یک تعهد و رسالت همراه است. انتخاب کردن مسیر هنری که با نوشتن از رنج گرسنگان و درد برهنگان و شکنجه روسپیان اجباری عجین است. شاملو سعی دارد ابتدا از شکنجه‌ای که قومش را به ستوه آورده حرف بزند و بعد چون یک ناجی به دفاع از حق آنان بپردازد. او حاضر است جانش را در راه حمایت از دردمندان بدهد تا به آزادی برسد، زیرا شعرش را وسیله‌ای برای بیان هرآن چه موجب رنج بشر است می‌شناسد، نه تنها وسیله‌ای برای لذت هنری.

احساس جدایی و نیاز به خلوت

ذهن و روان هنرمند از جایی که شاید دیگر انسان‌ها از آن غافل‌اند تغذیه می‌شود. جایی در پس خودآگاه، وقتی پل ارتباطی میان روان و دریافت‌ها برقرار می‌شود هنگام زایش هنری است و در همین هنگام است که هنرمند نیاز به خلوت و گوشه‌نشینی پیدا می‌کند:

«آدم‌ها و بویانکی دنیاهایشان

یکسر

دوزخی است در کتابی

که من آن را

لغت به لغت

از بر کرده‌ام

تا راز بلند انزوا را

دریابم

راز عمیق چاه را

از ابتذال عطش» (جاده‌ی آن سوی پل، آید/ درآینه، ص ۵۰۱).

کلامی پریشان‌احوال، سرشار از بدبینی‌ای که ناشی از ناآگاهی و بی‌توجهی مردم نسبت به سرنوشتشان است، بیانگر نوعی سرخوردگی فلسفی در شاعر است که او را به‌سوی گوشه‌نشینی و بیگانگی از روزگار مردم سوق می‌دهد. خلوتی که در آن ذهن خلاق هنرمند، با جهان روح کمال‌گرای خود عهد دیدار ببندد.

گوشه‌گیری هنری برخلاف دیگر گوشه‌نشینی‌های معمول، یک اتاق آفرینندگی است، یک محل تولد. هنرمند در تنهایی خویش به جهان الهام گام می‌نهد. نوعی سلوک عارفانه که چشم را به روی نادیده‌ها و ناشناخته‌ها باز می‌کند؛ اما آنچه به جا می‌ماند سرانجام بر اساس ظرفیت و توانایی شخص هنرمند به‌عنوان اثر هنری نمود پیدا خواهد کرد. با نگاهی به آثار شاعران و تمرکز بر دایره‌ی واژگان، تصاویر خلق‌شده، تشبیهات، ترکیبات و... می‌توان به‌راحتی به درک میزان این ظرفیت‌ها پی برد.

نمونه‌های دیگر:

شبانہ ۳، آید/ درخت خنجر و خاطره، ص ۵۱۵

غزل آخرین انزوا، هوای تازه، ص ۲۷۱

تازگی درک و برداشت

آنچه افراد خودشکופا را با ذهنیتی تازه و باز در رویارویی با طبیعت و دنیای اطرافشان هشیار می‌کند، شکستن عادت‌زدگی و تازگی دریافتشان نسبت به امور است. در اصل این نیرویی است که قوه تخیل را فعال می‌کند، همان‌طور که کودک میان طبیعت و دیگر امور اشتراکاتی دور از ذهن پیدا می‌کند، فرد خودشکופا نیز با همین توانایی به کشف‌های منحصربه‌فردی خواهد رسید. در حقیقت همان دید متفاوت و تازه است که منجر به حیرت و شگفتی می‌شود:

«کنار جهان مهربان

به مور مور اغواگر برکه می‌نگرم

چشم برهم می‌نهم

و برانگیخته از بلوغی رخوتناک

به دعوت مقاومت ناپذیر آب

محتاطانه

به سایه سوزان اندام‌اش

انگشت

فرو می‌برم.

احساس عمیق مشارکت» (پاییز سن هوزه، *مدایح بی‌صله*، ص ۹۶۰).

در این شعر، شاعر آن‌چنان از زیبایی طبیعت حیرت‌زده شده که آن را چنان انسانی فریبنده می‌بیند که وجود شاعر را با بلوغی تازه و نو به‌سوی لمس و درآمیختگی با خویش دعوت می‌کند.

تخیل عنصری است که پدیده‌ها و امور را تحت تأثیر عواطف شخصی شاعر، تعریف می‌کند. قوه‌ای که در پی کشف آشکارترین کلام برای بیان نزدیک‌ترین تصویر ذهنی با دنیای عینی است. این قوه در میان افراد هنرمند نیز به شکل واضحی قدرتمند است.

«صور خیال به درک حقیقت پنهانی که در ورای پریشان‌نمایی عالم هستی نهفته است مدد می‌رساند» (پورنامداریان ۱۳۷۴: ۶۱).

در شعر نو به‌طور کلی و در شعر شاملو به ویژه تصاویر، نگاه تازه‌ای است به اشیا و امور، کشفی که ناشی از تجربه‌های شخصی و فردی است. تصویرپردازی خلاقانه، نیازمند نگاهی دقیق و دریافتی آگاهانه است که با آگاهی به جریان‌ات زمان شاعر شکل می‌گیرد. اغلب صورت‌های خیال به وسیله تشبیه، تخیل شاعر را شرح می‌دهد زیرا آشکارا تحت تأثیر اتفاقات است و در پی کشف نزدیک‌ترین راه برای شفاف‌سازی بیان این وقایع.

«شبهه و سم‌ضربه

چهار سمند سرخوش

در شیب علف‌چر رودر رو

دور دست تاریخ

در فاصله یک سنگ‌انداز» (شبهه و سم‌ضربه، *مدایح بی‌صله*، ص ۹۵۷).

بنابراین با بررسی مجموعه اشعار شاملو به‌راحتی درخواهیم یافت که سراسر اشعار او عاری از تکرارزدگی در تشبیه‌های کلیشه‌ای ادبیات کلاسیک فارسی است. در مجموعه اشعار او تمامی تشبیه‌ها برای اولین بار ساخته و پرداخته ذهن خود شاملو است و هیچ‌یک از تشبیه‌ها حتی دو بار تکرار نشده!

نمونه‌های دیگر:

(خاطره، در آستانه، ص ۹۷۸).

تجربیات عرفانی یا اوج

در این تجربه، ذهن انسان از درک بُعد مکان و زمان خارج می‌شود، وارد لحظه‌ای از حالت وجد و از خودبی خود شدن می‌شود، لحظه‌ای که در اثر احساس شادی یا اندوه در انسان به وجود می‌آید. نوعی حالت جذب یا کشش بی کوشش. طی این تجربه انسان بی‌آنکه تلاش کرده باشد وارد هاله‌ای از احساس‌های سرشار می‌شود و در قسمت ناخودآگاه ذهن با اندوخته‌ای از مفاهیم و برداشت‌های از پیش انباشته‌شده روبه‌رو می‌شود، درست شبیه گام نهادن به انباری از مهمات که تا پیش‌از این قدرت دسترسی به آن را نداشت. این حالت به او امکان می‌دهد که توانایی‌های خود را بیش‌ازپیش ببیند و احساس قدرتمند بودن داشته باشد.

ناخودآگاه، چون پلی وجود را در یافتن معنای هستی راهنمایی می‌کند. این درواقع همان نگاه فلسفی به امور است که در صورت گام نهادن انسان در افق‌های عمیق‌تر معنایی هستی شکل می‌گیرد.

در سروده ذیل، توصیف زهدان به چنبره خوف و سیاهی که جنین را در ظلمات سرخ کینه‌توزانه یا تحقیرآمیز خویش، انکار می‌کند؛ تصویری متفاوت و تازه به دست می‌دهد. گویی که شاعر تنها نقش نگارنده اثر را به عهده داشته است و کلیت شعر چون نوری از عالم الهام به ذهن او پرتو افکنده است:

«در پیچیده به خویش جنین‌وار

که پیرامنات

انکار تو می‌کند

در چنبره خوف سیاهی به زهدان مانده

در ظلماتی از غلظت سرخ کینه یا تحقیر

«رها شو تا به معرکه جدال در آیی

حتا به هیأت شکل نیافتۀ جنینی!»

میلادت مبارک ای واحد آماری

ای قربانی کاهش نوزادمرگی!»

(در پیچیده به خویش جنین‌وار، در آستانه، ص ۹۶۹).

خواب پدیده‌ای است که از تأثیر تمام هستی (چه آنچه انسان به آن توجه دارد و چه بی‌توجه از کنار آن رد می‌شود) بر روان انسان سرچشمه می‌گیرد.

از دیدگاه یونگ، روان‌شناس تحلیل‌گر سوئیسی، بدون درک و تأیید ناخودآگاه انسان، نمی‌توان به اهمیت خواب و رؤیا پی برد. یونگ خواب و رؤیا را فرزند خلف ناخودآگاه می‌داند، از نظر او خواب یک شبکه روانی است که از کل روح عرضه می‌شود. یکی از نکات قابل توجه دیدگاه یونگ، بررسی خواستگاه رویاست. به عقیده او برخی از رؤیاها محدود به حالت فردی نیست، بلکه تاریخ بشریت خواستگاه آن است. از دیدگاه یونگ رؤیاها را می‌توان توصیفی خلاق و طبیعی از ناخودآگاه به‌عنوان اصلاحگر یا راهنما در نظر گرفت (رحیم رابط ۱۳۸۹). تأثیر ناخودآگاه را بر روان شاملو، می‌توان از اشعاری که در خواب به او الهام شد دریافت.

زبان شاملو از نوعی پیوند ازلی به ابدی برخوردار است. یکی از ویژگی‌های اصلی درون‌متنی شعر او بی‌مکانی و بی‌زمانی است. گویی شاعر در جایی فراسوی زمان و مکان ایستاده و از هستی مفاهیم و معانی بی‌مرز و محدوده می‌نویسد. در این سروده می‌توان به این خصوصیت فلسفی شعر او پی برد.

نمونه‌های دیگر:

حجم قیرین نه در کجایی، در آستانه، ص ۹۶۸

شعر ناتمام، هوای تازه، ص ۲۳۵

علاقه اجتماعی

سراسر زندگی شاملو، پر است از احساس عشق به مردم. به‌درستی شاملو نمی‌نویسد که شاعر باشد بلکه شعر را تجربه می‌کند. او خود شعر است و شعر، خود را در اندیشه او پرورش می‌دهد.

احساس ناامیدی از بی‌توجهی مردم به حق خود:

«من از پله‌کان تاریک به زیر آمدم

با لوح غبارآلوده بر کف

پس لوح گلین را

بر سر دست

گرفتم

و به جانب ایشان فریاد برداشتم:

«همه هرچه هست

در آن فراز

به جز این هیچ

نیست.

لوحی است کهنه/ بسوده

که اینک!

بنگرید!

که اگرچند آلوده چرک و خون و بسی جراحات است از رحم و دوستی سخن می‌گوید و پاکی.»
من در تب سنگین خویش فریاد می‌کشیدم و خلق را گوش و دل با من نبود.»
(لوح، آیدا/ درخت خنجر و خاطره، ص ۵۸۰).

در شعر «لوح»، صدای پیامبر اندوهگینی را می‌شنویم که از ناآگاهی و غفلت مردم خویش رنج می‌برد، رسولی که نشانه‌های رهایی را به قوم بازمی‌نماید اما جز با سکوت و انتظار بی‌حاصل آن‌ها روبه‌رو نمی‌شود. گویی که در سرزمین کوران و کران اسیر آمده است و همین ناتوانی نسبت به درک واقعیت، قلب شاعر متعهد را به رنج می‌آورد.

تلاش برای آگاهی بخشی به مردم

شاملو نسبت به جهان پیرامونش و چرایی اتفاقات حاضر آگاه بود و راضی نمی‌شد هم‌نوعانش از شهید شیرین دانستن بی‌بهره بمانند. همان‌طور که آیدا می‌گوید:
گویی این مرد به دنیا آمده بود که بنویسد (پورعظیمی ۱۳۹۶).

«عقونت از صبری‌ست

که پیشه کرده‌ای

به هاویۀ وهن

تو ایوبی

که از این پیش اگر

به پای

برخاسته بودی

خضروارت

به هر قدم

سبزینۀ چمنی

به خاک می‌گسترده» (برخاستن، /براهیم درآتش، ص ۷۱۶).

از ویژگی‌های انسان خودشکופا، علاقه اجتماعی است. فرد خودشکופا بالینکه از دیگران آزرده می‌شود اما دوست دارد به آن‌ها کمک کند. در این سروده شاملو به روشنی و وضوح، علت رنج هموعان را دریافته و صبر نابجای آن‌ها را دلیل جهنمی می‌داند که در آن گرفتار آمده‌اند. از همین رو آن‌ها را به قیامی خضروار علیه تاریکی و ظلم دعوت می‌کند؛ زیرا می‌داند برای نجات یک جامعه، همه باید هم‌صدا باشند.

انزجار از ظالمان حق‌خور

شاملو شاعری مبارز است. او از هم‌عصران نیماست و هدف نیما را درک کرده و با قدرت آن را دنبال می‌کند. شاملو چون نیما اهل هیچ‌یک از جریان‌ها و گروه‌های سیاسی نبود، او نیز خواستار رهایی انسان از چنگال ظلم و تاریکی است، اما به روشی تازه و نو که خاص سبک اوست:

«دو کودک بر جلوخان کدامین خانه آیا خواب آتش می‌کندشان گرم؟

سه کودک بر کدامین سنگ‌فرش سرد؟

صد کودک به نمناک کدامین کوی؟» (نمی‌رقصانمت چون دودی آبی رنگ، هوای تازه، ص ۱۳۵).

تلاش شاملو نسبت به شناساندن اوضاع حاکم بر جامعه، پاک کردن تصاویر خیال‌گون از پس پرده امیدها و آرزوهای واهی است. او آنچه را می‌بیند، می‌نویسد. توجه و نگرانی نسبت به اوضاع کودکان کار یا بی‌خانمان که در سرما بر سنگ‌فرش و نمناکی خیابان آواره مانده‌اند ذهن حساس و عاطفه سرشار شاعر را به جوشش درآورده است. لحن شعر، با احساس اندوه و ناچاری آمیخته شده است.

«شعر وی سرگذشت مهر و کین، ناکامی و امید، عشق و نفرت، غم و شادی، درد و دریغ و حمله و گریز است؛ اما محور تمام این عواطف اجتماع است و مردمش» (پورنامداریان ۱۳۷۷: ۸۳).

تأکید بر تأثیر انسان بر تعیین سرنوشت خویش

«بر تارک سپیده‌ی این روز پا به زای

دستان بسته‌ام را آزاد کردم از

زنجیرهای خواب.

فریاد برکشیدم:

«-اینک/ چراغ معجزه/ مردم! تشخیص نیم‌شب را از فجر در چشم‌های کوردلی‌تان/ سویی به جای اگر/ مانده است آن قدر/ تا از کیسه‌تان نرفته تماشا کنید خوب/ در آسمان شب/ پرواز آفتاب را» (با چشم‌ها، مرثیه‌های خاک، ص ۶۵۳).

در این سروده شاعر با لحنی کمابیش تند، سعی می‌کند به مردم بفهماند که خودشان دلیل هر معجزه و تغییری هستند؛ اما با کمی دقت مشخص می‌شود که این خشم و تندی درواقع به دلیل دلسوزی و علاقه شاعر نسبت به سرنوشت و رنج مردم است؛ زیرا او نمی‌خواهد شب ظلم و خفقان همچنان بر آسمان روزگار چیره بماند به همین سبب به‌نوعی با بیان غیرشفاف از مردم می‌خواهد که نجات‌دهنده خودشان باشند.

«شاملو در قلب معرکه‌ی زندگی حضور دائم دارد و به همین جهت نبض شعرهای او با نبض اجتماع می‌زند و شعر او صدای ضربه‌های یک زندگی اجتماعی و یک درگیری وسیع با رویدادهاست» (پورنامداریان ۱۳۷۷: ۸۳).

دلسردی و اندوه نسبت به حقارت انسان در روزگار شاعر

مجموعه «لحظه‌ها و همیشه» آئینه ضعف‌های اجتماعی است، تصویر روشنی از ناتوانی انسان در برابر یافتن مسیر حقیقی سعادت و در نتیجه تن در دادن به مراتب پایین نیازهای وجودی و تلاش نکردن برای رشد. در این مجموعه، شاملو جدای از همگونی با جامعه در پذیرش فرهنگی حقیر، به انتقاد از اوضاع رقت‌انگیز جامعه می‌پردازد:

«و انسان که کهنه رند خدایی است بی‌گمان

بی‌شوق/ بی‌امید/ برای دو قرص نان

کاپوت می‌فروشد/ در معبر زمان» (حماسه، لحظه‌ها و همیشه، ص ۴۲۷).

از معدود شاعرانی که اشعارش در همان زمان حیات، با اقبال بی‌نظیر عمومی از سراسر جهان همراه شد،

شاملو است. به‌گونه‌ای که مردم از سراسر دنیا، در سخنرانی‌ها و شب شعرهایش حضور می‌یافتند. این خود نشان‌دهنده اجتماعی بودن مضمون اشعار اوست. در حقیقت او خود را از مردم جدا نمی‌دانست: «رنج و تحقیر انسان‌ها در هرکجای دنیا از دغدغه‌های همیشگی شاملو بود» (پورعظیمی ۱۳۹۶: ۳۰۲).

روابط میان فردی عمیق

به عقیده مزلو، افراد خودشکופا جمع دوستان بزرگی ندارند و از روابط بیهوده به دورند. آن‌ها فقط با کسانی می‌توانند رابطه عمیق برقرار کنند که با خودشان شباهت داشته باشد و به اصطلاح حرف‌های مشترک و دردهای مشترکی باهم داشته باشند. اگرچه ممکن است دوروبرشان از انسان‌های زیادی شلوغ باشد اما در درون تنها یا محدود به روابط عمیق و مؤثری هستند. این تصویر یادآور معنای «رند» از دیدگاه حافظ است؛ شخصی که در کنار همه هست اما با کسی نیست!

هدف از ارتباط داشتن بشر در زندگی، به‌نوعی پر کردن خلأهای موجود در شخصیت است. افراد خودشکופا با شناخت به شخصیت و درون خود می‌دانند در زندگی چه می‌خواهند بنابراین، از برقراری هر رابطه‌ای نیز درصدد ارضای نیازهای درونی وجود خویش هستند:

«جز عشقی جنون‌آسا/ هر چیز این جهان شما جنون‌آساست/ جز عشق به زنی که من دوست می‌دارم» (جز عشق، باغ/آینه، ص ۳۵۲).

شاملو بر اساس دشواری‌ها و شرایط سختی که از کودکی با آن‌ها روبه‌رو بود، تجربه‌های منحصربه‌فردی را پشت سر گذاشت. یکی از آن تجربه‌ها، ازدواج‌های ناموفق در سنین مختلف است که نه‌تنها روح وسیع شاعر را سیراب نکرد، بلکه سرگشته او را در پی یافتن معنای حقیقی زندگی به دنبال خود کشاند تا سرانجام با حضور آیدا (ریتا آتانس سرکیسیان) به زندگی‌اش معنای جدیدی از بودن در هستی، به روی او گشوده شد. معنایی که هدایتگر شاملو در یافتن مسیر تعالی و ماندگار شخصیت‌اش بود:

«برشانه من کبوتری است که از دهان تو آب می‌خورد

من با ستاره در ابدیتی پر ستاره گام می‌زنم

من شعر را از حقیقت پیشانی تو در می‌یابم» (دیگر تنها نیستم، هوای تازه، ص ۲۱۹).

در این شعر، شاملو از موجودی خیالی صحبت می‌کند که با حضور و عشق او به والاترین درجه شخصیت و هستی خود می‌رسد و به مرتبه‌ای از تکامل دست می‌یابد که گویی رؤیا را در واقعیت تجربه می‌کند. حضور این موجود خیالی پیش از آمدن آیدا در سراسر اشعار شاملو قابل ملاحظه است. کسی که شاملو ناخودآگاه در پی وصال و رابطه عمیق با او است. درواقع این فرانیازی بود که سرشت آگاه شاعر را به خود متوجه کرد تا او را به ارضای این نیاز وادارد.

مزلو باور دارد: «محبت و تعلق‌پذیری جنبه‌هایی از میل جنسی و تماس انسانی و نیاز به محبت کردن و محبت دیدن را نیز در برمی‌گیرد» (فیست، ۱۳۹۰: ۵۹۴)

نمونه‌های دیگر: باران، باغ/آینه، ص ۳۶۲؛ شبانه، آیدا/ در آینه، ص ۴۵۴؛ شبانه، آیدا/ درخت خنجر و خاطره، ص ۵۳۹.

ساختار منش مردم‌گرا

افراد خودشکופا از آنجا که محبت و عشق راستین را در روابط میان فردی عمیق تجربه می‌کنند، لذا دیگر احساس نیاز به ارضای محبت و دل‌بستگی ندارند.

به عقیده مزلو نیاز به احترام اجتماعی در مرحله پایین‌تر از نیاز به احترام فردی قرار دارد. تحسین و احترام از سوی دیگران، نوع پایین نیازهای احترام و آزادی شخصی و اعتمادبه‌نفس، نوع بالاتر این نیازها محسوب می‌شوند؛ زیرا نیاز اول به «قدرت درونی» بستگی دارد که در طول زمان با تجربه ایجاد می‌شود (Komninos 2021: 10).

برای افراد خودشکופا، نژاد، رنگ، مذهب و... معنا ندارد، آن‌ها انسان را در همه جا و همه موقعیت تنها «انسان» می‌بینند و از آنجاکه شاملو شاعری آزاداندیش است بنابراین از هرگونه برجستگی، غیر از نفس انسانیت، روی‌گردان است. او باور دارد هر انسانی در هر جایگاهی می‌تواند بیش از آنچه جامعه انتظار دارد، انسانیت را در خود پرورش داده باشد:

«سلاخی می‌گریست

به قناری کوچکی دل باخته بود» (سلاخ، مدیح بی‌صله، ص ۸۹۰).

شاملو انسان‌ها را به معناها و برجسب‌های قراردادی‌شان نمی‌سنجد. برای او عاشق شدن سلاخ به قناری‌ای کوچک هم قابل پذیرش و احترام است.

تأکید شاملو بر اندیشه و تحقیق است. اطاعت چشم و گوش بسته برای شاعری به شخصیت او دور از شأن انسانی است. در حقیقت شاملو را می‌توان شاعرِ مبارزِ آگاهی‌بخشی نامید. مبارزی که در اندیشه نجات میهنش قد علم کرد اما خیلی زود با دغدغه‌رهایی جهان انسان‌ها از هر تبعیضی، پا به عرصه جهانی نهاد.

باید گفت یکی از اصلی‌ترین علل جهانی شدن اشعار شاملو، مسأله «بی‌مرز بودن» یا به بیانی بهتر، جهان‌شمولی درون‌مایه‌ی شعر او است. شاملو باور داشت «خانه‌اش تمام جهان است» بنابراین گذشته از هر برجستگی اعم از رنگ، نژاد، تحصیلات و... او انسان است و از انسان می‌نویسد.

«روحیات وطن‌پرستی در اولین شعرها و نوشته‌های شاملو موج می‌زند، طبیعی هم هست. رفته‌رفته جهان‌وطن شد. می‌گفت درد هرکس در هر جای جهان درد من است، درد مردم من است. همیشه انسان‌گرا بود، فارغ از هر رنگ و قوم و جغرافیایی» (پورعظیمی ۱۳۹۶: ۳۵۲).

نمونه‌های دیگر:

شبانۀ ۶/ آید/ درخت خنجر و خاطره، ص ۵۲۹

خلاصیت

شاملو در زمانه اندیشه‌های حزبی و توده‌ای می‌زیست؛ اما او به‌عنوان فردی خلاق پیرو اندیشه و آراء خودش بود و هرگونه دنباله‌روی و دست دوم بودن را نکوهش می‌کرد. او باور داشت هنر و خلاقیت ذهن‌های مختلف را نباید در پس تایید بی‌رویه و بیش‌ازحد فردی، خفه کرد و نادیده گرفت.

«پیداست که وجود مضامین نو وقتی تصویرهای نو را سبب پیدایش و حضور می‌گردد که شاعری در عین حضور ذهن، درگیری وسیع و همه‌جانبه با زندگی و زیربوم‌های احوال اجتماعی خود و تجربه دقیق در طبیعت و جهان داشته باشد و به‌عبارت دیگر استعدادها و زمینه‌های لازم ذهنی را برای دریافت و تأثرات خاص خویش فراهم آورده باشد» (پورنامداریان ۱۳۷۴: ۱۶۱).

درواقع شاملو شاعری است که پیرو سبک و اسلوب خاص خودش است، قالب‌های شعری گذشته نیازهای روح و ناخودآگاه او را ارضا نمی‌کنند و حتی قالب مرسوم شده اخیر «نیمایی» نمی‌تواند جواب‌گوی نیازهای ذهن خلاق او باشد؛ بنابراین در همان مجموعه اشعار ابتدایی‌اش تلاش برای دست یافتن به اسلوب خاص به‌وضوح نمایان است. این تلاش خیلی زود به ثمر نشست و او را به‌عنوان شاعر نوآور قالب شعری منثور بر تارک ادب فارسی جای داد. با بررسی اشعار او به نمونه‌هایی از خلاقیت و ابداع او در زمینه زبان و ادبیات فارسی می‌رسیم که در ذیل به آن‌ها اشاره خواهد شد:

ترکیب‌سازی

ساخت ترکیب‌های تازه با استفاده از واژگان کهنه و نو یکی از خلاقیت‌های قابل توجه هنر شاملو است.

برخی از ترکیب‌هایی که ساخت شاملو است:

«بهار آمد نبود اما حیاتی / در این ویران‌سرای محنت‌آور» (بهار خاموش، هوای تازه، ص ۸۹).
نمونه‌های دیگر:

میان ماندن و رفتن، لحظه‌ها و همیشه، ص ۴۲۴؛ شعر گمشده، هوای تازه، ص ۹۹؛ رنج دیگر، هوای تازه، ص ۱۰۱؛ پایتخت عطش ۲، لحظه‌ها و همیشه، ص ۴۲۳؛ دیوار، هوای تازه، ص ۱۶۰.

تشبیه

«در اشعار او نه تنها ردپایی از تشبیه‌های کلیشه‌ای فارسی (قدر سرو، ابروی کمان و...) نمی‌بینیم بلکه هیچ تشبیهی را در این اشعار نمی‌یابیم که برای دو بار تکرار شده باشد» (سلاجقه ۱۳۸۴: ۶۳).

«در ژاله‌بار صبح / رسیدند / از جاده‌های شمال / دو دختر کنار من / لب‌هایشان چو هسته شفت‌آلو وحشی و پر ترک بود» (سفر، هوای تازه، ص ۱۰۸).
تشبیه لب‌ها به هسته شفت‌آلو از حیث ترک‌دار بودن!
یکی از نکات قابل‌توجه در تشبیهات او، به کار بردن تشبیه‌های ترکیبی است: «در شبی که ش وهم / از پستان چونان قیر / نوشد زهر» (مرغ باران، هوای تازه، ص ۱۶۹).

تشبیه شب به زنی سیاه پوست که وهم از پستان به رنگ قیرش، زهر می‌نوشد!
در سراسر ادبیات فارسی شاید تعداد کمی از شعرا و ادیبان را بتوان یافت که دست به آفرینندگی ادبی زده باشند و با این هنر و خلاقیت دامنه‌ی ادبی فارسی را تنومند کرده باشند؛ اما یکی از اصلی‌ترین خدمات‌های شاملو به ادبیات فارسی، ساخت‌های ادبی نو و بکری است که محصول اندیشه و نگاه خاص او به جهان هستی است. درواقع یکی از دلایل زیبایی اشعار او، خلاقیت او در به کار بردن زبان به شیوه خاص خود اوست.

نمونه‌های دیگر: بر سنگ‌فرش، باغ آینه، ص ۳۱۳؛ سرود پنجم، آید / در آینه، ص ۴۹۳؛ ساعت اعدام، هوای تازه، ص ۱۳۸؛ از زخم قلب آبایی، هوای تازه، ص ۱۱۸؛ کوچه، باغ آینه، ص ۳۷۳.

تشخیص

«در شعر شاملو تشخیص صورت غالب تصویر است و گستردگی و غنای فوق‌العاده دارد» (پورنامداریان ۱۳۷۴: ۱۶۷).

ذهن او بی‌آنکه کلام را آگاهانه و عامدانه در پوسته آرایه‌های ادبی بیاراید، پدیده‌ها را چون موجودی زنده می‌انگاشت؛ که این جز با تکیه بر اندوخته‌های ذخیره‌شده در پس ناخودآگاه، میسر نمی‌شود: «بر جای لیک خاطره‌ام گنگ / خاموش ایستاد / دنبال ما نگریست» (سفر، هوای تازه، ص ۱۰۹).

تشبیه خاطره به موجودی که جان دارد، می‌تواند بایستد یا جستجو کند.
نمونه‌های دیگر: گل کو، هوای تازه، ص ۱۱۰؛ مه، هوای تازه، ص ۱۱۴.

هنر و خلاقیت برای شاعری مثل او غذای روح است. نوآوری او تنها محدود به فضای ادبی نیست. شاملو در زمان فعالیتش در نشریات، در زمینه طراحی تصویر روی جلد بسیار با دقت نظر و فراست عمل می‌کرد. این هنر برای او تا حدی قابل اهمیت بود که برای اولین بار در ایران به وسیله او به صورت جداگانه با عنوان «صفحه‌آرایی» از آن یاد شد.

مقاومت در برابر فرهنگ‌پذیری

«شهر شطرنجی! / شهر شطرنجی! / دو دیوار و دهلیز سکوت.

و آنگاه سایه‌ای که از زوال آفتاب حرف می‌زند.

مردمی / و فریادی از اعماق

- ما مهره نیستیم!

ما مهره نیستیم! (کوچه، باغ/بینه، ص ۳۷۴).

در این شعر، تصویر شهری را می‌بینیم که مردم آن در دیوار خفقان و سکوت گرفتار شده‌اند. شهری که مردم‌اش چون مهره‌های شطرنج توسط حاکمان قدرت و ظلم به بازی گرفته شده‌اند و همچنان جز سکوت در خفقان کاری از پستان نمی‌آید؛ اما این تنها صدای شاعر است که از میان دیوارها و دهلیزهای اجبار، چشم‌اش را بر اوضاع جامعه نمی‌بندد و مستقل و خودبسنده فریاد اعتراض برمی‌آورد که «ما مهره جولان ظلم شما نیستیم.» شاملو بیش از هر چیز به دریافت خود و تجربه‌های خود باور دارد، او بودنش را در جهان بیش از هر نوشته یا گفته‌ای از جایی، باور دارد و برای به اثبات رساندن ایمان به این باور که انسان مسئول اعمال خویش است تاوان بسیاری پس می‌دهد؛ از زندان و شکنجه تا تبعید اختیاری. او نوشتن و آزادی بیان را چنان بال‌های پرنده می‌داند، پس بی‌گمان هرکجا آسمان باشد، پرنده آنجاست.

باوجود اینکه جامعه عصر او بارها حنجره دردهای او را به خموشگاه توقیف و تهدید کشاند، اما او باز خودمختار و مستقل به روش‌های دیگر به عرصه گفتن و سرودن پا نهاد و حتی علی‌رغم میل درونی‌اش حاضر به ترک وطن شد.

یکی از نمودهای استقلال شخصیت شاملو، توجه به آزادی است. «برای شاملو آزادی سرچشمه همه خیرها و زیبایی‌هاست؛ بخشی از حقیقت انسان بودن است. غیاب آزادی غیاب انسان است» (پورنامداریان ۱۳۷۴: ۱۵۳).

از نظر او تنگنا در زبان شعر نیز نوعی آزاد نبودن است؛ و پیروی از قواعد خشک شعری، او را از اصالت شاعری و شعر راستین دور می‌کند. از همین رو باور دارد که نباید درگیر قافیه و وزن بود،

بلکه شعر واقعی همان است که بی‌وقفه با تجربه زندگی بر روان شاعر جاری می‌شود و هرچه غیر این از اصالت شعر بکر می‌کاهد.

«در تمام شب چراغی نیست/ در تمام روز نیست یک فریاد/ چون شبان بی‌ستاره قلب من تنه‌است/ تا ندانند از چه می‌سوزم من، از نخوت زبان‌ام در دهان بسته است راه من پیداست/ پای من خسته است» (لغت، هوای تازه، ص ۱۵۵).

در این شعر، شاملو از زبان روشن‌گری آگاه سخن می‌گوید که بر بالای شهر خاموش ایستاده و نظاره‌گر نامردی‌هایی است که ناجوانمردانه در حق آن روا می‌دارند. حق خواهانه ایستاده و انتظار همراهی دارد که صدای فریاد بیداری‌شان گوش به خواب رفته‌گان شهر را بیدار کند. شاملو می‌داند کجاست و می‌داند چه می‌خواهد. در پایان این شعر جسورانه از باور قدرت و تأثیر خود اذعان می‌دارد؛ روزی فرا می‌رسد که من برخلاف آنچه شما سعی در خوب جلوه دادن آن دارید و به تظاهر به نام بهشت معرفی می‌کنید، مستقل و خودبسنده فانوس شیطان را بالا می‌برم (زیرا آنجا که به‌زعم شما بهشت است، شیطان بودن راه درست سعادت خواهد بود!).

نمونه‌های دیگر: شعری که زندگی است، هوای تازه، ص ۱۴۳؛ نامه، شکفتن در مه، ص ۶۸۷.

نتیجه‌گیری

در این پژوهش دوازده مؤلفه از نظریه مزلو در اشعار شاملو بررسی شد. دستاورد این پژوهش ثابت می‌کند که اگرچه افراد فی‌نفسه از ذاتی پاک برخوردارند اما شرایط اجتماعی، اقتصادی و سیاسی حاکم بر محیط زندگی افراد آن‌ها را در شکل‌گیری شخصیت هدایت خواهد کرد؛ بنابراین بر اساس جامعه خفقان‌زده روزگار شاعر، تنگناهای سیاسی و اجتماعی و فرهنگی، یکی از اصلی‌ترین نیازهای وجودی شاملو توجه به اجتماع و نیازهای دسته‌جمعی بشر است به‌درستی همین مسئله پایه و اساس شاعرانگی شاملو را شکل می‌دهد. از همین رو در اشعار او مؤلفه علاقه اجتماعی بیش از دیگر مؤلفه‌ها نمود یافته است. مسئله‌مداری دومین مؤلفه‌ای است که در اشعار شاملو به‌عنوان شاعری متعهد، رخ می‌نماید. سیمای شاملو در اشعارش تصویر مردی دردمند است که مؤلفه خلاقیت هنری را سپری برای مقاومت در برابر مؤلفه فرهنگ‌پذیری قرار داد و تسلیم جبر و ظلم زمانه نشد. از دیگر ابعاد برجسته شخصیت شاملو، درک روشن و کارآمد از واقعیت است. او سوای از دنباله‌روی‌های کورکورانه، کاستی‌های جامعه و مردم را گوشزد می‌کند. شاملو شاعری است، با زبانی روشن. او در زمانه رنگ‌ها و ریاض می‌زیست؛ به همین جهت برای ارضای این کمبود که جزئی از فرایندهای وجود اوست با بیانی روشن و بی‌پرده، به

شرح احساسات و ادراکات خویش می‌پردازد و از نمایش شخصیت حقیقی خویش نمی‌هراسد. شاملو، جهان را در هیتی نو می‌نگریست و همین منجر به دریافت‌های تازه و خلق تصاویر بکری در ادبیات فارسی شد. او با آگاهی به خود و نیازهایش نسبت به پذیرش قوت‌ها و ضعف‌هایش با صراحت بیشتری عمل می‌کند. می‌توان گفت یکی از دلایل مهم پیشرفت او در مسیر هنری، تلاش او در تحریف نکردن واقعیت است. او انسانی دموکرات است، با اندیشه‌ای گریزان از هرگونه خشک‌اندیشی. شاملو شاعری است با روحیه‌ای تشنه و پذیرنده که در راه آموختن و دانستن، ورای هر موقعیت و رنگ و نژادی آغوش اندیشه می‌گشاید. آنچه برای او اهمیت دارد، نفس آموختن است نه چیزی دیگر.

منابع

کتاب‌ها:

- پورعظیمی، سعید (۱۳۹۶). **بام بلند هم‌چراغی**. تهران: هرمس.
- پورنامداریان، تقی (۱۳۷۴). **سفر در مه**. تهران: چشم و چراغ.
- پورنامداریان، تقی (۱۳۹۰). **تأملی در شعر احمد شاملو**. تهران: سخن.
- خرمشاهی، بهاء‌الدین (۱۳۹۵). «با بهاء‌الدین خرمشاهی» از بامداد (گفت‌وگوهای پیرامون زندگی و آثار شاملو). تهران: مروارید.
- دستغیب، عبدالعلی (۱۳۵۲). **نقد آثار شاملو**. تهران: میرا.
- سلاجقه، پروین (۱۳۸۴). **امیرزاده کاشی‌ها**. تهران: مروارید.
- شاملو، احمد (۱۳۹۸). **مجموعه اشعار**. تهران: نگاه.
- شاملو، سعید (۱۳۸۸). **مکتب‌ها و نظریه‌ها در روان‌شناسی شخصیت**. تهران: رشد.
- شولتس، دوان (۱۳۶۶). **روان‌شناسی کمال**. ترجمه گیتی خوشدل. تهران: نو.
- صاحب‌اختیاری، بهروز. باقرزاده، حمیدرضا (۱۳۸۱). **شاملو شاعر شبانه‌ها و عاشقانه‌ها**. تهران: هیرمند.
- صنعتی، محمد (۱۳۸۲). **تحلیل‌های روان‌شناختی در هنر و ادبیات**. تهران: مرکز.
- کریمی، حکاک (۱۳۸۹). **طلیعه تجدد در شعر فارسی**. ترجمه مسعود جعفری. تهران: مروارید.

- مجابی، جواد (۱۳۸۰). *آینه بامداد «شعر و طنز احمد شاملو»*. تهران: فصل سبز.
- مجابی، جواد (۱۳۸۱). *شناخت‌نامه احمد شاملو*. تهران: قطره.
- مزلو، آبراهام (۱۳۶۷). *انگیزش و شخصیت*. ترجمه احمد رضوانی. مشهد: آستان قدس رضوی.
- یاورى، حورا (۱۳۷۴). *روان‌کاوی و ادبیات*. تهران: تاریخ ایران.
- مقالات داخلی:
- آصف، احمد. نبی، علی‌رضا (۱۳۹۳). «بررسی سلسله مراتب نیازهای مزلو در گلستان سعدی». *متن‌شناسی ادب فارسی*. دوره ۶ شماره ۲، صفحات ۴۳-۶۶.
- ادبی، یوسف (۱۳۹۴). «بررسی ابعاد شخصیتی نیما یوشیج بر اساس نظریه خودشکوفایی آبراهام مزلو». *دانشکده علوم انسانی و اجتماعی دانشگاه مازندران*.
- اسداللهی، خدابخش (۱۳۸۷). «فروغ فرخزاد و نظریه خودشکوفایی مزلو». *علوم انسانی دانشگاه الزهراء (س)*. دوره ۱۸ شماره ۷۴، صفحات ۱-۲۰.
- بالال، فرزاد. غلام‌حسین‌زاده، غلام‌حسین. طاهری، قدرت‌الله (۱۳۹۳). «بررسی و تحلیل نقدهای مربوط به شعر احمد شاملو». *زبان و ادب فارسی*. دوره ۶ شماره ۱۸، صفحات ۱-۲۸.
- بهره‌ور، مجید (۱۳۸۸). «بازخوانی زندگی نامه مولوی با نظر به سلسله مراتب نیازهای مزلو». *مطالعات عرفانی*. دوره ۵ شماره ۲، صفحات ۸۷-۱۱۸.
- پورعلی، مرضیه (۱۳۸۸). «تحلیل کارکرد رنگ در اشعار شاملو». *دانشکده علوم انسانی و اجتماعی دانشگاه مازندران*.
- جلیلی، رضا. نوروز، مهدی (۱۳۹۷). «بررسی ادراک واقعیت در اندیشه ناصر خسرو برپایه نظریه خودشکوفایی آبراهام مزلو». *تقد ادبی و بلاغت*. دوره ۷ شماره ۱، صفحات ۴۱-۷۵.
- حاتمی، سعید. برکات، فاطمه (۱۳۹۵). «تحلیل شخصیت‌های اصلی در ده داستان کوتاه صادق هدایت بر مبنای نظریه مزلو». *مطالعات*

- ایرانی. دوره بهار و تابستان شماره ۲۹، صفحات ۹۱-۱۱۰.
- رضایی، محمد علی (۱۳۸۱). «عشق عمومی در آثار شاملو». *دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج*. شماره ۱۱، صفحات ۵۳-۵۷.
- ستاری، رضا. حیدری صفار، حجت. محرابی کالی، منیره (۱۳۹۴)، «شخصیت رستم بر اساس داستان رستم و اسفندیار در شاهنامه و نظریه خودشکوفایی آبراهام مزلو». *متن پژوهی ادبی (زبان و ادب پارسی)*. دوره ۱۹ شماره ۶۴ صفحات ۸۳-۱۰۹.
- شریعت باقری، محمد مهدی (۱۳۹۱). «مطالعه تطبیقی نظریات مولوی و مزلو درباره انسان سالم و کامل». *مطالعات روان‌شناختی*. دوره ۸ شماره ۴، صفحات ۱۴۵-۱۳۱.
- کابلی، ایرج (۱۳۸۳). «زبان زایا و پویای شاملو». *نگاه نو*، شماره ۶۲ صفحات ۱۱۶-۱۱۴.
- کرم‌پور، کوروش (۱۳۷۵). «شاملو یک هستی است». *هنگام*. شماره ۱۹.
- محمد، ابراهیم (۱۳۸۲). «ستاره‌ها آب می‌شوند در حاشیه زندگی و شعر احمد شاملو». *نشریه ایران*.
- معتقدی، محمود (۱۳۸۲). «برای خاطر زندگان». *نشریه ایران*.
- معتقدی، محمود (۱۳۸۲). «چراغش همچنان در این خانه می‌سوزد». *نشریه یاس نو*.
- مفتاحی، محمد (۱۳۸۲). «مفهوم زندگی در اشعار احمد شاملو». *نشریه اسرار*.

مقالات خارجی:

- Cherry, K. (2019). How Maslow's famous hierarchy of needs explains human motivation. *Verywell Mind*.
- Gopinath, R. (2020). Assessment of Demographic Characteristics and Self-Actualization Dimensions of Academic Leaders in Tamil Nadu Universities: An Empirical Study. *Asian Journal of Engineering and Applied Technology*, 9(2), 1-7.
- Komninos, A. (2020). Esteem: Maslow's Hierarchy of Needs. *Interaction Design*. Retrieved, 10(11).
- Maslow, A. (1943). A theory of human motivation. *psychological review* no 50. Washington, DC: American Psychological Association.

- Tahir, H. (2021). Exploration of self-actualization and belongingness in divergent through the lens of Maslow's hierarchy of needs. *Research Journal of Language and Literature (RJLL)*, 6(1).